

پالایش روان شناختی زبانزدهای لری بختیاری

به ام فرامهر (محمدی)



فرامهر، بهرام :	سرشناسه
پالایش روان‌شناختی زبانزدهای لری بختیاری/بهرام فرامهر(محمدی).	مفنوان و نام پدیدآور
خوزستان: نشر الیما، ۱۳۹۵.	مشخصات نشر
۹۷۸-۶۰۰-۸۶۳۶-۱۰-۶ :	شابک
فیبا :	وضعیت فهرست نویسی
ضرب‌المثل‌های بختیاری :	موضوع
Proverbs, Bakhtiari :	موضوع
ضرب‌المثل‌های لری :	موضوع
Proverbs, Lori :	موضوع
۱۳۹۵ ۴۳۵ب/۳۲۸۴PIR :	ده بندی کنگره
۳۸ :	ده بندی دیویی
۶۰۰.۹۰۱ :	مماره کتابشناسی ملی



پالایش روان‌شناختی زبانزدهای لری بختیاری

بهرام فرامهر(محمدی)

ناشر: الیما

مدیر هنری:

چاپ نخست: ۱۳۹۵

چاپ خانه: جنوب

طرح جلد: میثم رستگاری

صفحه آرایشی: زهرا صبوری نیا

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۳۶-۱۰-۶

سایر حقوق برای نشر الیما محفوظ است.

Elima_pub@yahoo.com

فهرست

۷	پیش درآمد
۱۴	هر که گپی ننداره وانشیننه به سایه بردگپ
۱۶	آدم بدبخت، بدبختی سیس ایا
۲۲	آدم کم شانس من چل سی کوسه زنس
۲۴	آستره خدر سر شمی دیاره
۲۶	آل برات آل پلشت مردم چال گوگ
۲۸	ار گری رو به شکال ار دهدی بیو به مال
۲۹	آو که ز سر گذشت پ نه چه مد گز
۳۰	برد سر جا خس سنگینه
۳۲	خوت میرای اما هوا خوات تمیرا
۳۴	به شهر گورون که ارسی واتیات نی ویزک
۳۶	بیز که أجل اگرس نونا شون گله ن اخره
۳۷	دنیا که انگل ونگله صلا به دست زنگله
۳۹	دهدر تاتیت بستون تا زنده شورمرده شور و ابو
۴۱	دستی که بوخین زس نیا هیشکی زس نی ترسه
۴۳	کاردهدر نکردنس بهتر
۴۵	زینه زه پهللی چپه، زه پهللی چپ اورسته
۴۶	زینه نه نازیه بکش، نه گوش بس بگر
۴۸	کچیر کار و کچیر بار، کچیر سرس تل دیوار
۴۹	هر که بووس پشت چل پازنه نزی خس هم نی زنه

پیش درآمد

کرم ابریشم، به دیوار سر می‌کوبد. از شکاف دیواره ی تخم، سردر می‌آورد. پوسته های شکسته را کنار می‌زند. زاده می‌شود و پيله را می‌تند. کرم در پيله، به سفيره تکامل پيدا می‌کند. سفيره پيله را سوراخ کرده و پروانه، زیستن آغاز می‌کند.

نقش نرم درم در فرایند دگردیسی اش، بسیار بارز و شگفت انگیز می‌باشد.

انسان در تاریخ، زیست فرهنگی، پیوسته از پيله ای به پيله ی دیگر با ساختاری متفاوت از پيله ی پیش، پروانه می‌شود. پيله به پيله، پروانگی را (هر بار با ساختاری متفاوت از پیش) تجربه می‌کند.

علوم انسانی در این فرایند فرهنگی، (پيله به پيله شدن) چراغ تابان و راه نمای بویشت هستند.

شناخت و علوم شناختی، بر پيله تابان می‌شود. چگونگی زیست پيله ای، درک و دریافت می‌گردد.

نوشیدنی های فرهنگی، در این خوان چیست؟ این کدامند؟ چه هنگام زمان سوراخ کردن پيله فرا می‌رسد؟ بسترها، زمینه های درک و دریافت، کنش انتخابی کدامند؟ آیا پيله های کاذب هم داریم؟ چرا پيله پرستی، راه را بر پروانه شدن، تنگ ریخت می‌کند؟ سبب های روان جامعه شناختی و تاریخی فرهنگی در پيله پرستی و پشت سر انداختن پروانگی کدام هستند؟

پس از چاپ کتاب های فراوان، در شناسندن و مکتوب کردن پيله فومی (بختیاری) اکنون زمان آن رسیده که پژوهش گران و دانشمندان علوم اجتماعی (بختیاری) را به مد و بازشناسی علمی و غربال سره از ناسره، آستین کوشش بالا ببرند. با افسون زدایی از فرهنگ قرن و پایش آن، گزاره های کارا از ناکار سوا نمایند.

امید که این کنش هدفمند فرهنگی، در رهایش از پيله ی قوم، (و پروانه شدن در گستره ی بزرگتر و دارای زمینه کنش تعاملی بیشتر) رویه ای تابان برای نخبه های دیگر اقوام باشد.

در فرهنگ قومی، گزاره هایی هستند که کارکردشان، ایجاد توهم بینشی می‌باشد. این گزاره ها فرد قوم گرا را دچار نارسیم قومی می‌کند. فرد قوم گرا، در یک خود شیفتگی قومی، دچار توهم قوم

برتر و قوم سرآمد می گردد. ذهن او، به سمت یک ایدئولوژی قومی می گراید و با همان گرایش قومی ساخت گیری می کند. جمع جبری این اذهان ایدئولوژی گرا، می شود یک خودآگاه جمعی قوم گرا با ساخت ایدئولوژیک. همین روند نادرست و آسیب آور، اگر در اقوام دیگر سرزمین مان، رخ دهد سرانجام به یک برخورد و تکتونیک قومی خواهیم رسید.

آزادی از قفس فرهنگی قوم،(گزاره ها، انگاره ها و آیین هایی قومی که توان زیست اکنونی و جهانی ندارند) نیاز به کوشش برجسته ی فرد در شناخت آن گزاره ها و انگاره های ساخت یافته ی فرهنگی دارد.

رفتارهای آیینی، بازتاب را بر نهاد، الگوهای شناختی آن را بازشناسی کند، و چرخه ی الگو آیین را دگرگون سازد. به تدریج که رفتار آیینی خاموش می گردد، ساخت ذهنی فرد هم فرو می ریزد و زمینه برای پی ریزی ساخت های نو، فراهم می گردد.

مدیریت سیاسی جامعه، در بدست گرفتن ساخت فرد و گشودن قفس، و رهايش فرهنگی، کارکردها و رویکردهای گوناگون دارد.

می تواند میله ها را بیشتر و یا کمتر کند. میتواند رفتاری دوگانه داشته باشد. با شیپور، به رهایی فرا بخواند اما پیدا و پنهان، میله ها را حجیم نماید.

گاهی مدیریت سیاسی جامعه، در سیاست گذاری های اجتماعی، رویکردی تقابلی با ساخت های فرهنگ قومی دارد. این تقابل، یک شکاف و بی اعتمادی میان دولت و ملت به وجود می آورد. چنین رویکردی از سوی حاکمان، پروانگی از پيله ی قوم را پس می اندازد و سرانجام، هم ناپی و هم گرایی قومی در گستره ملی را کاهش می دهد.

گزاره های فرهنگ قومی را از نگاه و نگره ی ساخت- مایه ای، به سه گونه می توان از هم سوا نمود.

۱- گزاره هایی که توان زیست جهانی بالایی دارند و پرده ی زمان را در می نوردند. نماد و نمایه قومی دارند، اما بار- مایه ی آنها، انسانی و فرامرزی است.

۲- گزاره هایی که توان زیست بومی دارند اما می توان به یکای فرهنگی شان ریز ریز کرد و بافتار بومی از آن یکاها، باز آفرینی نمود.

۳- گزاره هایی که دارای توان زیست بومی هستند اما زمینه ی دگرگونی و سازگاری با نیازهای فرهنگی روز را ندارند. به یکای فرهنگی شان بر نمی گردند، زیرا بافتی سخت و استخوانی دارند. این گزاره های استخوانی، سنتز ساخت های ذهنی بسیار بومی و گاهی خرافی با موقعیت های ناپایدار اجتماعی و یا جغرافیایی می باشند. این گزاره ها، کارکردی بازدارنده و پس برنده دارند.

گزاره های شناختی فرهنگ قومی و تاثیر آنها بر ساخت یابی ذهن:

کودک در شبکه هنجاری و سازمان پرورشی خانواده، نخستین افق های جامعه پذیری را تجربه میکند. الگو، شناختی فرهنگ قومی، در سبک فرزند پروری خانواده، ساخت های ذهنی کودک را نقش میزند.

ذهن، همسو با جبر و اختاری اش، جهان و گزاره های شناختی را درک و دریافت می نماید. هنگامی که ذهن فرد، با اختار بومی و قبیله ای داشته باشد، واقعیت ها را تحریف شده درک و دریافت می کند. واقعیت ها و پدیده های اجتماعی را تحت تاثیر ساخت های قومی ذهن، پردازش می نماید. می توانیم درک واقعیت را آلوده به سوگیری، معنی بدانیم. ذهن با ساختار قومی و ایدئولوژیکی، نمی تواند، واقعیت را برهنه از هر گونه سوگیری، ذهنی، دریافت نماید.

رفتار هویتی دوگانه دارد: ۱- هویت هیجانی، ۲- هویت شناختی

اما رفتار قومی و ایدئولوژیکی، گان سومی نیز دارد و آن، تعارضی - تباری می باشد. هویت قدسی - تباری رفتار را، استبداد عرفی قوم، نگهبانی می کند.

دگرگونی ساختی در ذهن، نیاز به کوشش فردی و گروهی بسیار دارد. طرح آره درمانی، سبکی ست که در آن، سازمان شناختی آسیب زا به سازمانی رشد دهنده و شادی آورنده، مبدل می شود.

استبداد قومی، در سازمان شناختی قوم تبلور پیدا میکند. سازگاری شناختی و هیجانی با استبداد قومی، فرد را از پیش، برای استبدادهایی با پهنا و ژرفای بیشتری، آمادگی ذهنی و هیجانی می دهد.

مکتوب کردن سوگیرانه ی فرهنگ (از روی تعصب با نموده های گوناگون قومی، مذهبی، و نژادی) و روی گردانی از بارز کردن ایستارها و انگاره ها و آیین های واقعیت گریز آن، و برعکس، پالیدن های

توهم آمیز و برخاسته از نارسیم ایدئولوژیکی، یک ستم فرهنگی ست که تنها آسیب شناسان فرهنگی و جامعه شناسان سیاسی، می توانند پیامد های این ناروایی و ناراستی فرهنگی را باز شناسند.

ممکن است از زندگی ایلی دست برداشته و به جغرافیای زندگی شهری پیوسته باشیم، اما هم چنان یادگیری های نهادینه شده و ساخت گرفته در بافتار منز، بخواهند خودشان را بروز دهند، و برای سازگاری هیجانی و شناختی ما، با ایستارها و انگاره های زندگی شهری، تصمیم گیرنده باشند.

ذهن، به سبب رخ ندادن یک رنسانس فردی، انگاره ها ورخ دادها و ساز و کار زندگی شهری را از سامانه ی شش حتی خودش گذر می دهد و سرانجام، کنش پاسخ دهنده به این دروندادها، کنشی تعاملی، هدفمند و دین برده نخواهد بود. ذهن با ساخت های ایدئولوژیک، به سبب کیفیت گیرنده هایش، ممکن است در دسترس ارتباط ها، با ساز و کار و انگاره های فرهنگ شهری، به سرانجام خوشایندی نرسد.

فرد، در فرایند تربیت قومی و جامعه پذیر، ایلی، باور ژرف و قدسی دارد که در خانواده، پدر کوه برکشیده ای ست که هم، بهشت پدر دار و درخت دارد و هم دوزخی پراز آتش.

قد برافروشته ی پدر را درونی می کند و سازمان ذهنش را، مغلوب و سر سپرده بنا می گذارد. به گستره ی بزرگتر ایل می آید. با هویت برکشیده تری از پدر، بنام خان رو به رو می شود. خانی که پدر، در برابر بزرگی او کمر خم می کند. دایره ی ترس و سرسپردگی که بزرگتر می شود و در رفتاری کردن الگوی نو (سر سپردگی و فرمان بری خان) اعتماد به نفس پیدا می کند. سپس هویت ایلی را تجربه می کند که از هویت خانوادگی، گسترده تر و دینامیک تر است.

رفتار خلاقانه و بروز برهنه ی خود، در این شبکه ی سر سپردگی، جایی ندارد. چرا که ستم و سوی آن رفتار خلاقانه، به سر سپردگی و باور داشت خان در فرا دست بیانجامد.

فرد قومی، زمانی میتواند در برابر پدرش قد راست کند که در پیشگاه خان، و در مراتب بالاتر سر سپردگی، برای خودش جایگاهی درست کرده باشد.

جایگاه را که استوار نمود، رفتارهای جبرانی را آغاز می کند. از پدر عبور میکند و اکنون میتواند، هر کمپلکس و ستمی را از بالا به پایین خالی کند.

ساخت گیری ذهن فرد در جریان فرهنگ پذیری، از او یک پیرو پرورش می دهد. بیرون رفتن از خط کشی های فرهنگ قومی، تاوان قومی عرفی دارد.

ایدئولوژی قومی همانند گونه های دیگر ایدئولوژی، نقد ستیز است.

مگر نقدی که منحرفین از خط کشی های ایدئولوژی قومی را سر به راه کند. خشونت ایدئولوژیک، با صورتک حماسه، نمود و قداست پیدا می کند.

در دانشگاه های قومی، اگر مدارهای گفتگو و گشایش آگاهانه از پی گفتگو، به روزگاران به وجود آید، آن جامعه در پویشی آرام و آگاهانه بالنده میشود و دیگرانرژی منفی و هیجان های شبه حماسی، برای دیگر گونه های سرسبز باغ کلان را ندارد.

برخی از گزاره ها و انگاره های فرهنگی، در گفتگو زاده نشدند. در موقعیت هایی الهایی و تنشی زاده شده اند و به اشتباه به موقعیت های دیگر تعمیم پیدا کردند.

ذهن، انگاره ها و ایستارهای ناشناس با سه های شناختی خودش را غریب و ترسناک می پندارد. پس کنشی رانشی و دور کننده بر می آید. ذهنی که ساخت منعطف و سیال نداشته باشد، در مسیر ایدئولوژی قرار میگیرد و سرانجام به بن بست ایدئولوژیک، گرفتار می شود.

برخی پدیدارهای فرهنگی دارای نیمه عمر هستند. زیست اجتماعی و زیست ذهنی، با کارایی مفید دارند. ذهن را نباید گورستان گزاره های بویناک فرهنگی کرد.

نقد نمی گوید، الگوهای رفتاری نا کارآمد، الگوهای شناختی رسوا، نباید به وجود می آمدند. در فرآیند شدن، که ویژگی هستی وجودی و اجتماعی ست، هر الگویی با هر کیفیتی زاده می شود. نقد می گوید، الگوهای شناختی، که رفتار از آن ها انگیزه ی بروز می گیرد، نباید در دارند. و هرگاه زیست کاربردی شان، سر آمد، آگاهانه رها شوند. کنار گذاشتن و گذر کردن ذهن از الگوهای شناختی فرسوده، فرایند ویژه ای دارد.

آن دسته از آیین ها و ایستارهای فرهنگی که راه را بر خود شکوفایی فرد ببندند، و از بروز فردیت و خودیگانه و بی همتا، جلوگیری کنند؛ نیروهایی در راستای استثمار روانی هستند.

ساختار واقعیت در جهان مدرن، متفاوت از ساختار واقعیت در جهان پیش مدرن است. ذهنی که هنوز ساخت قومی دارد چگونه می تواند باواقعیتی که ساخت مدرن دارد، رو به رو شود و باآن ارتباط شناختی پیدا کند.

واقعیت در جهان مدرن، با ساختاری متفاوت از واقعیت در جهان پیش مدرن، زاده می شود.

هنگام که ذهن های بسیاری در پيله ی قوم گرفتارگردند؛ یک کلونی می شوند که مایه ای همگن و تک صدا دارند. کلونی همسان و همگن، در زیست جمعی خود، هیجاناتی را تجربه می کند که انگیزه های آن هیجانات، فریز شده درتعریف های بسته بندی شده ی قومی ست. گاهی فرد، تنبلی مزمن و خرافه گرایی ذهن خاص را در سایه ی داشته ها و دست آوردهای نیاکان، پنهان می کند. افتخارات و پیروزی های قوم، را پای استواری می داند تا بتواند پیچک شخصیت اش را به آن نگهدارد.

گاهی فرد از داشته های فرهنگ قومی، پرپوش بزرگی برای کاستی های روانی و اختلالات خلقی خودش استفاده میکند.

گزاره های دروغین شناختی، که بتوانند روزگاران، ساخت های ملتبه ذهن را بسازند، فرد را در جنبه ی خوشایندی مومیایی میکنند و پیوسته از نفس و درک و دریافت واقعیت، دور نگه می دارند. پیوسته به جای واقعیت (بی رحم در رخ دادن و بی رحم در بر گذاری) التهاب و بایددهای نادرست و گاهی خرافاتی ذهن خودشان را می بینند. ذهن خرافه گر، فرا و فرادهای هیجانی در یادگیری شناخت های نو، و رفتاری کردن آن الگوهای شناختی را زندگی نخواهد کرد. برا دگرگونی رفتاری از راه دگرگونی شناختی؛ رنج آور و لرزاننده است.

ذهن تنبل، به تدریج کنکاش گریز و پژوهش ستیز میگردد. آماده خوری از بهره های شناختی و سکون از راه خرافه گرایی، آسان ترین انتخاب ها برای ذهن هایی ست که تنبلی و فرسودگی مزمن دارند.

دلالتان شناختی، بازارشان می گیرد و ذهن های آماده خور را به بردگی محفوظات باید و نبایدی خودشان در می آورند. ذهن کاهل، از پرسش می گریزد و به پرستش می گراید. نخست ساخت های ملتبه و سودآور خودش را می پرستد، سپس به پای نموده های بیرونی می افتد که تبلور و برآیند و نگهدارنده ی وضع موجود درونی و بیرونی اند. ذهن ملتبه، گفتگو نمی کند.

گفتگو، برآیند تحلیل و کنکاش و پرس و جو می باشد. گفتگو به گشایش افق های روشن می رسد. ذهن ملتهب، گزاره هایی را می گراند؛ (جذب می کند) که التهاب پیشنیش را بیشتر کند. ذهن ملتهب، به مرور نفوذ پذیری انتخابی پیدا می کند.

گزاره های همسو را می گراند و گزاره های ناهمسو با نگره ی خودش را می راند.

ذهنی که التهاب شناختی دارد در گذشته زندگی نمی کند چرا که گذشته، هنوز می تواند، درسی برای آموختن داشته باشد.

در نتیجه گونه ای نسبی برای ذهن، یک الگوی شناختی نو است که هم سو با ساخت سود آور و نگهدارنده ی ذهن ملتهب می باشد.

ذهن ملتهب در آینده حرکت می کند. زیرا آینده از راه کنش متقابل ذهن با ساخت واقعیت، اکنون میگذرد.

ذهن ملتهب در اکنون نیست زیرا زیستن در اکنون، برآیند و فرایندی از رو به رو شدن برهنه ی ذهن با واقعیت است. پر پیدا که دست نمی تواند بدون ساخت باشد و چون ساخت پیدا کند، میتواند وجود داشته باشد و آن ساخت ها، ساخت انتقادی و بخش گرانه اند.

ذهن ملتهب، پیوسته در دیوارهای بر کشیده ی خودش، زندان است.

انرژی روانی ← کیفیت ساخت های ذهن ← تجربه ← رفتار